
نقش چین در ثبات یا بی ثباتی منطقه جنوب شرق آسیا

سعید وثوقی*

دیباچه

منطقه شرق آسیا هم‌اکنون دربرگیرنده بزرگ‌ترین اقتصادهای دینامیک جهان و از سوی دیگر شاهد رقابت قدرت‌های بزرگ است. این ترکیب مهم اقتصادی و استراتژیک موجب شده است که قدرت‌های بزرگ به شکل‌گیری توازن قوای جدیدی در شرق آسیا تمایل پیدا کنند. با ظهور چین و رشد اقتصادی سریع این کشور، چین دارای نقشی بسیار حساس در این منطقه گردیده است. طبیعی است بخش عمده‌ای از این اهمیت یافتن چین در روندهای این منطقه مجاورت جغرافیایی است. جغرافیا به چین اجازه

* دکتر سعید وثوقی، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان است.

(sabansco@yahoo.com)

پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۰

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال ششم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۸، صص ۳۱-۶۵.

می‌دهد تا از این منطقه در جهت توسعه و گسترش خود استفاده کند. از طرف دیگر با توجه به حضور قدرت‌های بزرگی مانند ژاپن و کره جنوبی و ایالات متحده به عنوان قدرت مداخله‌گر مدیریت مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه موضوعی است که نه تنها کشورهای منطقه بلکه این قدرت‌ها با آن مواجه هستند. رشد و توسعه اقتصادی برای همه کشورهای منطقه از اولویت بالایی برخوردار است. بنابراین، همه تلاش‌ها برای داشتن جوی آرام و باثبات است. جایگاه کشورها در ایجاد این نظم و ثبات با توجه به میزان تأثیرگذاری بر روندهای ثبات منطقه‌ای نقش زیادی را ایفاء می‌کند. چین کشوری است که با توجه به ظهورش به عنوان یک قدرت تازه‌نفس و پیشرو در توسعه اقتصادی بر تحولات منطقه جنوب شرق آسیا تأثیرات زیادی می‌گذارد و طبیعی است هر اتفاقی در این منطقه با توجه به شرایط چین قابل تحلیل خواهد بود. بحث توازن قوا یکی از این موارد است. بنابراین، هر یارگیری و توازنی که در منطقه جنوب شرق آسیا شکل گیرد بدون حضور چین امکان‌پذیر نخواهد بود و این نشان از تأثیر این کشور بر توازن قوا و ثبات و بی‌ثباتی این منطقه دارد. برای تحلیل این شرایط این نوشتار از چارچوب توازن قوا استفاده خواهد کرد که در قسمت بعدی به آن می‌پردازیم.

چارچوب نظری

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد تأثیرات شگرف و دامنه‌داری بر ساختار نظام بین‌الملل گذاشته است. این تأثیرات را می‌توان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی مشاهده کرد. زمانی که دوره نظام دوقطبی به پایان خود رسد، دو سؤال اساسی مطرح شد: چشم‌انداز تغییرات ساختاری چگونه است؟ این تغییرات چه اثراتی بر جای خواهد گذاشت؟ بعد از جنگ سرد، جرج دبلیو بوش^۱ خواهان ایجاد نظم نوین جهانی^۲ بود که در آن قوی از ضعیف حمایت و حفاظت

1. George Walker Bush
2. The New World Order

می‌کرد. در روابط بین‌الملل قانون، حاکم می‌شود و منشور سازمان ملل متحد اجرا می‌گردد. به نظر بعضی از اندیشمندان سیاسی، این قضیه در دوره کوتاهی پس از جنگ سرد یعنی در زمانی که قدرت‌های بزرگ به همراه کشورهای کمتر توسعه‌یافته ضد یک کشور متجاور (عراق در ۲ آگوست ۱۹۹۰) برای بازگرداندن صلح در منطقه خلیج فارس متحد شدند به خوبی به تصویر کشیده شد و این امر، دید خوشبینانه‌ای را در خصوص دوره پس از جنگ سرد به وجود آورد (فونتن، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۵، سیف زاده، ۱۳۸۰، ۲۳ و شولزینگر، ۱۳۷۹، ۶۱۷). به نظر جوزف نای^۱ واژه «نظم نوین جهانی»، واژه‌ای فریبنده بیش نبود و در جهان سیاست به دو نوع مختلف از آن استفاده شد و با این وجود نه مجریان و نه منتقدان، به درستی آن را درک نکرده بودند (عظیمی، ۱۳۸۰: ۲۱).

شرایط بعد از جنگ سرد حاکی از آن است که بسیاری از معادلات جنگ سرد به هم خورده و شاید از مهم‌ترین این‌ها را بتوان بازتوزیع قدرت در نظام بین‌المللی دانست. بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل معتقدند که نظام دوقطبی پایان یافته اما هنوز نظام مسلطی بر ساختار نظام بین‌الملل حاکم نگردیده است. علی‌رغم اینکه بعضی معتقدند نظام تک‌قطبی، یکجانبه‌گرایی امریکایی، تک چندقطبی می‌تواند گزینه‌های مطرحی برای نام‌گذاری نظم اسمی حاکم باشد، در این سردرگمی که ناشی از تغییرات حاصل شده متأثر بعد از نظام دوقطبی است قدرت‌های جدیدی ظاهر شده‌اند که تأثیرات قابل توجهی بر چگونگی شکل‌گیری ساختار نظام بین‌الملل داشته‌اند. اما قدرت‌های بزرگ، رده و سطح خود در صحنه جهانی را تنها به واسطه قابلیت و توانایی در یک یا دو زمینه به دست نمی‌آورند. رده جهانی آنها بستگی به این دارد که توانایی آنها در مجموع عواملی چون نفوذ فرهنگی، میزان جمعیت، وسعت کشور، منابع طبیعی، قابلیت‌های اقتصادی، قدرت و توان نظامی، ثبات و شایستگی سیاسی به چه اندازه است. در دوره جنگ جهانی دوم نیکولس اسپایکمن^۲ پیش‌بینی کرد که نظم

1. Joseph Nye
2. Nicholas John Spykman (1893- 1943)

بین‌المللی بعد از جنگ تفاوت چندانی با نظم پیشین خود ندارد و جامعه بین‌المللی همچنان درون همان چهارچوب الگوهای اساسی قدرت، رفتار خواهد کرد (Spykman, 1942: 461). واقع‌گرایان به طور کلی با پیش‌بینی اسپایکمن موافق بودند. رفتار کشورها، الگوی تعامل آنها و پی‌آمدهایی که این تعاملات به وجود می‌آورد در طول قرن بیستم علی‌رغم تغییرات عمیقی که در ساخت و ترکیب داخلی کشورها ایجاد می‌شد، مرتب تکرار می‌گشت. پیش‌بینی‌های اسپایکمن کاملاً بر شواهد و زمینه‌های اقتصادی، نظامی و غیره همچنان به رقابت برخواستند. استفاده از قدرت نظامی همچنان تهدیدکننده بود و در مناطق پیرامونی، جنگ‌های زیادی به وقوع پیوست. اما علی‌رغم ایدئولوژی‌های مختلف صلح بر مرکز سیاست بین‌الملل حاکم بود. تغییرات در ساختار و در تسلیحات که در دسترس برخی از کشورها قرار داشت منجر به دائمی‌شدن صلح مشوش شد (Gaddis, 1986:99-142). واقع‌گرایان معتقدند که نظم نوین باید بیشتر در ارتباط با توزیع قدرت در میان کشورها تعیین گردد. آنها آغاز نظم نوین جهانی را فروپاشی شوروی در سال ۱۹۸۹ می‌دانند که موجب تا نظم قدیمی دوقطبی به پایان برسد. بدین ترتیب آنها می‌گویند که نظم نوین جهانی چیزی جز تغییر عظیم در توزیع قدرت نیست (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴۸).

از جمله نظرات دیگری که در مورد آینده نظام بین‌المللی اظهار شده تسلط چندجانبه‌گرایی و یا منطقه‌گرایی است که البته تفاسیر کشورها از این دو نظام متفاوت است. در حقیقت بعضی از کشورها، چندجانبه‌گرایی را همان منطقه‌گرایی می‌دانند. اما بعضی دیگر، منطقه‌گرایی را یکی از اشکال چندجانبه‌گرایی تلقی می‌کنند. یکی دیگر از مباحثی که در این رابطه مطرح است توازن قوا در دنیای جدید است که به‌طور آشکاری متأثر از چگونگی تفسیر و یا تعبیر چندجانبه‌گرایی، چندقطبی و یا تک‌چندقطبی است که نظر اخیر توسط ساموئل هانتینگتون بیان شده است. توازن قوا یکی از مؤلفه‌های اصلی رئالیسم است؛ البته همیشه محدود به استفاده از این نظریه در تحلیل روابط بین‌الملل نبوده علی‌رغم اینکه قبل از شکل‌گیری جنگ سرد مؤلفه یا بهتر بگوییم عنوان

و توصیف روابط بین‌الملل قرن نوزده بوده اما همیشه به عنوان یکی از عناصر مهم برای تفسیر شرایط حاکم بر ساختار نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته است. شاید بتوان به توازن قوا برای تحلیل چندجانبه‌گرایی و یا منطقه‌گرایی در جنوب شرق آسیا توجه نمود. دلیل استفاده از این رویکرد بنا به نظر بعضی صاحب‌نظران از جمله کنت والتز این است که نظام تک‌قطبی الگوی مناسبی برای حاکم شدن بر ساختار نظام بین‌الملل نیست زیرا دنیای تک‌قطبی از ثبات لازم برخوردار نخواهد بود. هرگونه تمرکز بزرگ قدرت در دستان یک ابرقدرت حالت تعارض و نزاع را از جانب دیگر قدرت‌ها باعث خواهد گردید که منجر به بی‌ثباتی نظام بین‌المللی خواهد شد (Waltz, 1997: 915-916). بنابراین عمر نظام تک‌قطبی کوتاه بوده و جای خود را به چندقطبی خواهد داد (Kupchan, 1998: 41). اما از نظر نباید دور داشت که توازن قوا صرفاً در قالب اعتقاد به واقع‌گرایی یا رد اینکه دولت‌ها تنها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند نمی‌گنجد. هر دو نظریه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی که به توازن قوا توجه دارند ممکن است به این اعتقاد داشته باشند که یکی از راه‌های رسیدن به ثبات و صلح و توازن قوا است.

اما ذکر این موضوع نیز اهمیت دارد که همه کشورها به گونه‌ای مشابه عمل می‌کنند و تلاش در جهت اگر نه به حداکثر رسانیدن قدرت بلکه افزایش قدرت است. این نظریه بیشتر، شباهت به شه‌یاران دوره رنسانس دارد که ماکیاولی توصیف کرده است. کشورها هم مانند آنان کاملاً از هم جدا نیستند اما رقیبانی در راه کسب قدرت‌اند که درگیری مداوم و گریزناپذیری برای دوام و بقا خود دارند. این وضعیت همه آنان را به دشمنانی بالقوه تبدیل می‌کند و احساسی از دوستی در بین آنها به‌وجود نخواهد آمد الا اینکه تهدیدی مشترک را احساس کنند که آنها را به صف‌بندی واحدی مجبور نماید (Wolforth, 1999:14). آرمان‌گرایان برای جواب به این سؤال که شایا تلاش قدرت‌ها برای قدرتمندتر شدن ناشی از ولع سیری‌ناپذیر آنان برای قدرت است یا چیز دیگری دو جواب را مطرح می‌کنند. اول اینکه گفته می‌شود افراد یا ملت‌ها مانند شکارچیانی عمل می‌کنند که انگیزه آنان فقط قدرت است اضافه بر اینکه اراده معطوف

به قدرت، زمانی که از افراد به بدنه دولت منتقل می‌شود ابعاد بزرگ‌تری به خود می‌گیرد و باعث ستیزه‌ای مداوم در جهت بقا می‌شود. دوم اینکه ناشی از اشتیاق افراد یا دولت‌ها برای امنیت است. ناامنی در یک نظام آنارشستی و متشکل از حاکمیت‌های چندگانه آنان را وادار می‌کند که در پی به حداکثر رساندن قدرت باشند. اعتقاد مقاله بر این است که بحث توازن قوا را می‌توان در مورد چین و موقعیت این کشور در منطقه شرق آسیا استفاده کرد. همچنین برای دانستن منظور چین از گسترش نفوذ خود در این منطقه، که آیا ناشی از تمایل این کشور در جهت کسب قدرت صرف یا تأمین امنیت ملی این کشور است. این بحث در شرایطی مطرح می‌شود که چین در شرایط بعد از جنگ سرد، یازده سپتامبر و نیروهای جهانی شدن امنیت، ثبات و بی‌ثباتی و خود پدیده جهانی شدن را چگونه تعریف می‌کند و به تبعیت از این عوامل قدرت را چگونه تعریف می‌کند.

نگاه چین به منطقه جنوب شرق آسیا

منطقه شرق آسیا متشکل از کشورهای اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، ویتنام، میانمار، تایوان، برونئی، لائوس چین تشکیل شده است (Brilliant, 2006:3). اگرچه چین به لحاظ جغرافیایی در شمال شرق آسیا قرار گرفته اما همیشه یک پا در جنوب شرق آسیا داشته است. بنابراین اولین موضوعی که در رابطه با جایگاه چین و تأثیر آن بر منطقه جنوب شرق آسیا مطرح می‌شود مجاورت جغرافیایی است که به عنوان یکی از ثابت‌ترین فاکتورها در تحلیل روابط بین‌الملل همیشه نقش‌آفرینی می‌کند. در هر صورت نقش جغرافیا تغییر نخواهد کرد. همچنان که برای هزاران سال تغییر نکرده است. ما هنوز شاهد این هستیم که چین در غرب ژاپن و کره، شمال جنوب آسیا و جنوب شرق آسیا هستیم. البته هویت‌های مجزا از هم این منطقه فاکتور مهمی برای خیلی از کشورها است. علی‌رغم تغییرات رخ داده در منطقه در حوزه‌های نفوذ هیچ‌کدام از این تغییرات منجر به تسلط هیچ قدرتی بر کل قاره آسیا نشده است و شاید یکی از

این تلاش‌ها توسط قدرت‌های آسیای مرکزی انجام گرفته است. در حال حاضر در این منطقه، رقابت استراتژیک برای تسلط بر منابع و شرایط ژئواستراتژیک بین چین، روسیه و ایالات متحده در جریان است. اما وقتی یک گروه از کشورها در مجاورت یک موجودیت بزرگ‌تر قرار دارند این هویت به‌طور غیرعادی بر موجودیت‌های کوچک‌تر تأثیر خواهد گذاشت که این موضوع را در روابط چین و کشورهای جنوب شرق آسیا می‌توان ملاحظه کرد. همان‌گونه که چین‌شناس معروف فیتزجرالد می‌گوید: «نفوذ، فرهنگ و قدرت چین همیشه به سمت جنوب خود متمایل بوده است و این موضوع در مدارکی که به لحاظ تاریخی سندیت دارد از سده‌ها قبل آمده است (Cuhna, 2006: 3). البته امروز عوامل دیگری وجود دارند که به نزدیکی چین به منطقه جنوب شرق آسیا بیشتر کمک می‌کند که از جمله می‌توان به اقتصاد به عنوان مهم‌ترین عامل اشاره کرد زیرا همه کشورهای منطقه در حال توسعه اقتصادی است و چین هم در این مسیر قرار دارد. رشد اقتصادی چین فراهم‌کننده فرصت‌های زیادی برای کشورهای منطقه است. بنابراین جنوب شرق آسیا تنها منطقه‌ای است که با این کشور هم‌مرز است و نفوذ چین به آسانی در این منطقه قابل گسترش می‌باشد (Charya, 2003:2).

در یک محاسبه عقلانی ولی بسیار ساده چین احتیاج دارد تا این منطقه در صلح و آرامش باشد و این آرامش برای توسعه اقتصادی چین بسیار ضروری است. بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که تاریخ و فرهنگ که مکمل مجاورت جغرافیایی است می‌توانند نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری روابط خارجی چین در این منطقه بازی نماید. از این منظر چین تلاش کرده است تا جایگاه مناسب خود را در منطقه به‌دست آورد. تلاش چین را برای این منظور می‌توان دو بخش دید: اول حرکت در جهت وحدت است که شامل کنترل تبت، سین‌کیانگ و تایوان می‌شود و بخش دوم را می‌توان در شکل احیاء نفوذ سنتی چین در بین همسایگان خودش ملاحظه کرد. چین به منطقه جنوب شرق آسیا به مانند منطقه‌ای نگاه می‌کند که رابطه با آن می‌تواند قبول نفوذ چین را تسهیل نماید و نتایج مثبتی به بار آورد. البته این موضوع می‌تواند بالقوه نه ضرورتاً منافع چین

و ایالات متحده را رو در روی هم قرار دهد و یا موجب درگیری در منطقه گردد. بعضی رابطه کشورهای جنوب شرق آسیا و چین را در قالب منطقه نفوذ یعنی با استفاده از یک مفهوم غربی تا یک رویکرد کنفوسیوسی تفسیر می‌کنند.

دیپلماسی فعال چین در جنوب شرقی آسیا به عنوان تلاشی روزافزون برای رسیدن به توسعه اقتصادی و رفاه عمومی مردمش و یک سیاست خارجی مطمئن و قوی از نظر بسیاری از تحلیل‌گران تلقی شده است. ابتکارات چندجانبه چین مانند قرارداد دوستی و همکاری با کشورهای آسه‌آن در سال ۲۰۰۳، برگزاری اجلاس شرق آسیا و تلاش برای دوستی و همکاری و با آسه‌آن و تلاش برای به‌وجود آوردن منطقه آزاد تجاری با آسه‌آن در ۲۰۰۴، همه نشانه‌ای از اهمیت منطقه در نزد مقامات چینی و حاکی از تمرکز بر مناسبات تجاری صلح‌آمیز چین تلقی باید گردد. به همین خاطر بر مناسبات رسمی و غیررسمی با کشورهای منطقه و تأکید بر تقویت نهادهای چندجانبه نظر دارد، در حقیقت این اقدامات در جهت استراتژی کلان چین در منطقه است.

از نظر نظامی چین یکی از قدرت‌های مسلم و مسلط نه تنها منطقه‌ای بلکه جهانی است. بعضی از کارشناسان منطقه نیز ظهور چین را به عنوان یک قدرت جهانی که ممکن است ظهورش به یک درگیری جهانی منجر شود ارزیابی می‌کنند. بعضی دیگر چین را عاملی برای برهم خوردن توازن قوا ولی در شکل صلح‌آمیز آن می‌بینند. در نگاه عده‌ای دیگر چین به دنبال ارائه تصویری از خود برای هدایت قدرت‌مند و استراتژیک نظامی و اقتصادی به‌طور مسئولانه است. چین خواستار ایفاء نقش سازنده‌ای در امور سیاسی و اقتصادی در منطقه جنوب شرقی آسیا است که می‌تواند نقطه مطمئنی برای داشتن نفوذ بیشتری در آینده منطقه باشد. اما بعضی نیز با نظر بدبینانه‌ای به این نقش آفرینی نگاه می‌کنند و اعتقاد دارند چین به دنبال استفاده از نفوذ و توانمندی‌های اقتصادی در حوزه امنیتی و نظامی است. این در حالی است که بعضی دیگر تلاش‌های چین را خنثی می‌دانند و دیگرانی فکر می‌کنند اگر چین توسعه نفوذ داشته باشد و با کشورهای منطقه مناسبات نظامی و دفاعی ایجاد کند و جامعه‌ای دفاعی در منطقه

به وجود آورد، می‌تواند در منطقه تنش ایجاد کند و در درجه اول این تنش با ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان این کشور در منطقه مانند ژاپن خواهد بود. اگرچه باید به این موضوع دوباره توجه داده شود که رد حال حار چین خواستار حاکمیت ثبات و آرامش در منطقه است. این موضوع مربوط می‌شود به استراتژی‌های کلان و اهداف چین در منطقه که در بخش بعدی گفته خواهد شد.

اهداف امنیتی چین در منطقه جنوب شرق آسیا

اهداف منطقه‌ای چین بستگی زیادی به موقعیت استراتژیک چین و استراتژی کلان چین دارد. بعضی رویکرد بازی برد و باخت یا همان بازی با حاصل جمع صفر را برای ظهور چین و قدرت آمریکا در منطقه تفسیر کنند. البته طبیعی خواهد بود با توجه به اینکه چین جنوب شرق آسیا را حیات خلوت خود می‌داند از حضور آمریکا در منطقه احساس راحتی نکند. در همین رابطه بعضی از تحلیل‌گران اعتقاد دارند که چین، گسترش موفقیت آمریکا را مخصوصاً بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به منزله تنگ‌تر شدن حلقه محاصره چین ارزیابی نماید. اما عده‌ای نیز بر این اعتقادند که سیاست خارجی چین در جنوب شرق آسیا ناشی از رویکرد امپریالیستی است. اما بسیاری نیز معتقدند که از دهه ۱۹۹۰ چین به‌طور فعالی در جستجوی گسترش روابط خود با کشورهای جنوب شرق آسیا بوده و این کل را با یک رویکرد همکاری جویانه دنبال کرده است. به‌طور کلی اهداف چین در منطقه را در موارد زیر خلاصه کرد:

- حفظ ثبات در محیط امنیتی مخصوصاً در حاشیه چین که به رشد اقتصادی چین کمک می‌کند؛
- حفظ و گسترش راه‌های تجاری و انتقال کالای تجاری در جنوب شرقی آسیا؛
- در انزوا قرار دادن تایوان؛
- به‌دست آوردن نفوذ در منطقه جنوب شرقی آسیا برای ناکام گذاشتن محاصره و مهار چین؛

- حفظ امنیت گذرگاه‌های دریایی در دریای چین جنوبی که بخش اعظم نفت وارداتی از خاورمیانه و افریقا از این گذرگاه‌ها مخصوصاً تنگه مالاکا که برای چین بسیار با اهمیت است (Vaughn, 2006: 10).

به دنبال گسترش روابط خود با کشورهای جنوب شرق آسیا این کشور روابط تجاری و اقتصادی خود را با کشورهای آسه‌آن در حد بالایی گسترش داده است و در پی توافقی در این رابطه منطقه آزاد تجاری با آسه‌آن به وجود آورده است. از طرف دیگر دست به انعقاد قراردادهای دوجانبه و چندجانبه با کشورهای عضو آسه‌آن زده است. که این اقدامات می‌تواند در گسترش امنیت در منطقه مؤثر باشد. علاوه بر همه این موارد، چین در سطح وسیعی به سرمایه‌گذاران تایوانی در چین یعنی سرزمین مادر بوده است. چین در دهه ۱۹۹۰ بالاترین حجم سرمایه‌گذاران تایوانی اجازه سرمایه‌گذاری در چین را داده است که حتی موجب نارضایتی کشورهای منطقه نیز شده است و عده‌ای کند شد رشد اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی را ناشی از این موضوع می‌دانند مخصوصاً در بعد از بحران مالی ۱۹۹۷ آسیا این موضوع بیشتر از هر زمان دیگری محسوس بوده است. اما به طور کلی کشورهای آسه‌آن به دنبال حداکثر رساندن سود خود در دخیل کردن چین هستند. ارزیابی کشورهای منطقه از چین براساس به هم وابستگی اقتصادی، ارتباطات، نهادهای سازمانی و جهت‌دار بودن رفتارها جدای از فاکتور امریکا است. رویکردهای چندجانبه‌گرایانه کشورهای جنوب شرق آسیا این فرصت را به آنها خواهد داد تا از این طریق نقش امنیتی چین را در منطقه مدیریت نمایند و این کار را با دوری کردن از برخورد و مواجهه با چین در رابطه با مسائل سرزمینی و اقتصادی انجام دهند. در عوض چین هم برای توسعه و رشد اقتصادی خود احتیاج به بازارها و منابع طبیعی همسایگان خود دارد. که این مهم می‌تواند توسط آسه‌آن برای آرام کردن منطقه که نیازمندی اول چین برای رشد و توسعه اقتصادی به دست آید. علاوه بر این موارد، چین نیاز دارد که این کشورها نقش رهبریت چین را در منطقه و همین‌طور در جهان قبول کنند و ارتباط نزدیک با آسه‌آن در حقیقت به بوتۀ

آزمایش گذاشتن این اقبال کشورهای جنوب شرقی آسیا از نقش هدایت‌کننده چین در شرایط منطقه‌ای است. البته چین همواره مراقب این موضوع است که هرگونه رفتار خصمانه نسبت به این کشورها را به‌سوی دشمنان چین متمایل خواهد کرد و اتحاد آنها را در جهت شکل‌دادن یک استراتژی امنیتی در مقابل چین سوق خواهد داد. اگرچه نباید انتظار داشت که از یک آسه‌آن واحد حرف بزنیم مثلاً موضع‌گیری اندونزی و مالزی در دوران جنگ سرد چین را به عنوان یک تهدید تعریف می‌کردند اما در حال حاضر بی‌طرفی را در مقابل چین در پیش گرفته‌اند. بنابراین، این کشورها سعی در داشتن موضعی متعادل داشته‌اند. از یک طرف به توسعه روابط نظامی و دفاعی با ایالات متحده پرداخته‌اند و از طرف دیگر در برقراری روابط چندجانبه با کشورهای دیگر حرکت کرده‌اند. به‌طور مثال رابطه با هندوستان و وارد کردن این کشور در ملاحظات امنیتی منطقه را می‌توان نشانه‌ای از این تلاش دانست (Acharya, 2003:5).

رابطه با سازمان آسه‌آن (ASEAN)

در چارچوب ایجاد ارتباط با کشورهای جنوب شرق آسیا، چین دست به برقراری روابط وسیع اقتصادی سیاسی با کشورهای آسه‌آن یعنی بزرگ‌ترین سازمان اقتصادی حوزه پاسیفیک زده است. این رابطه براساس هم‌جواری جغرافیایی و دینامیزم‌های وسیع و قوی سیاسی، قومی و ایدئولوژیک جنگ سردی به‌ویژه حمایت از شورشیان کمونیست بوده که باعث ایجاد احساسات خصمانه در کشورهای آسه‌آن نسبت به چین شده است. پایان جنگ سرد بر نگرانی این کشورها افزوده است زیرا چین توازن قوا را در منطقه به‌هم زده و از آن به عنوان یک کاتالیزور استفاده کرده است. اتحادیه‌های نظامی با جهت‌گیری امریکایی و دخیل کردن آنها نظم منطقه‌ای را به چالش کشده و بر توازن قوا در منطقه اثر گذاشته است. تایوان شاید یکی از نمونه‌های این دخیل کردن امریکایی‌ها است که به‌طور جدی بر توازن قوای منطقه‌ای جنوب شرق آسیا تأثیر گذاشته است.

در مجموع روابط کشورهای آسه‌آن و چین متأثر از عوامل اقتصادی و ژئوپلیتیکی است، اما عوامل دیگری مانند تهدیدات غیرسنجی امنیتی هم باید محاسبه گردد. حمل مواد مخدر، دزدی دریایی، قاچاق انسان، خطرات زیست‌محیطی از جمله این خطرات است. البته تهدیدات هم به‌وجود آورنده چالش و هم تهدید است. این عوامل باعث بروز ظرائف و پیچیدگی‌هایی در روابط کشورهای آسه‌آن و چین شده است که در برگیرنده فشار در جهت ایجاد توازن و دخیل کردن چین در مسائل نشانه‌ای از تحول روابط کشورهای جنوب شرقی آسیا با چین است. علاوه بر این طرح آسه‌آن+۳ می‌تواند به نزدیکی بیشتر چین به آسه‌آن و همین‌طور بهبود موقعیت چین در منطقه شود. این نزدیکی به کشورهای آسه‌آن می‌تواند نقش محوری ژاپن در جنوب شرق آسیا را تضعیف کند. از آنجایی که ژاپن متحد عمده آمریکا در منطقه است و شریک استراتژیک این کشور محسوب می‌شود و در جریان جنگ سرد توانست توازن قوا را در جنوب شرق آسیا در دنیای دوقطبی به نفع آمریکا تغییر دهد. نزدیکی چین به آسه‌آن و در قالب این طرح به برهم خوردن توازن قوا در منطقه جنوب شرقی آسیا به نفع چین و به ضرر آمریکا، منجر می‌شد. از طرف دیگر کره جنوبی نیز که در فکر توازن قوای خود با آمریکا است و در صورت رها کردن این کشور از سوی آمریکا موقعیتش به خطر خواهد افتاد در پیوستن به این طرح چین مشتاق نشان داده است. زیرا از طرف دیگر کره جنوبی هنوز نسبت به ژاپن احساس اطمینان صددرصدی ندارد. کره همیشه خاطرات دوران استعمار و اشغالگره توسط ژاپن را در خاطره ملی خود به همراه دارد. تلاش‌های ژاپن در جهت تغییر متون درسی مدارس ژاپن در رابطه با گذشته اشغال کره توسط ژاپن مورد اعتراض این کشور قرار گرفت. بنابراین نفوذ چین در آسه‌آن به نظر آمریکا می‌تواند برهم زننده توازن قوا و همچنین ایجاد عدم ثبات در منطقه تلقی شود از جمله موارد دیگری که می‌تواند نقش چین در ثبات یا بی‌ثباتی در منطقه جنوب شرق آسیا را آشکار سازد در موارد زیر می‌توانند ارزیابی شوند:

چالش‌های امنیتی در جنوب شرق آسیا

نزاع‌های سرزمینی در جنوب شرق آسیا

در زمینه درگیری‌های سرزمینی جزایر اسپرانتلی که چین آن را جدای از موضوع تایوان می‌داند چالشی برای امنیت و ثبات در منطقه شرقی آسیا است. این جزایر مورد منازع بین چین، فیلیپین و ویتنام است. لازم به ذکر است که این جزایر با چین در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر و با فیلیپین در حدود ۱۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد. اما چین درگیری در این جزایر که آن را جزء لاینفک سرزمین خود تلقی می‌کند را مانعی برای رشد اقتصادی می‌داند. پس سعی در حل قضیه شکل مسالمت‌آمیز آن دارد. گرچه فاصله زیاد چین با این جزایر علی‌رغم ادعاهای چین در مورد اسپرانتلی و جزایر میس چیف نشان از عزم راسخ چین در دفاع از ادعاهای ارضی خود در منطقه دارد.

سؤال اصلی این است که آیا چالش در شکل حاصل جمع جبری صفر است یا در شکل بازی برد برد؟ شاید یکی از مواردی که باعث طرح این سؤال می‌شود بحث سرمایه‌گذاری خارجی و میزان آن در چین و کشورهای جنوب شرقی آسیا است. البته این موضوع برمی‌گردد به رکود اقتصادی ۱۹۹۷ که باعث گردید اعتماد سرمایه‌گذاران از این کشورها سلب شود. رقابت اقتصادی بین چین و این کشورها وجود دارد. اما اگر چین سیاست درهای باز اقتصادی را اتخاذ نمی‌کرد، این مقدار سرمایه به چین وارد نمی‌شد. بنابراین اگر روابط تجاری دو طرف را در قالب برد و باخت تصور نکنیم حجم بالای سرمایه‌گذاری توجیح منطقی خواهد داشت. میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۳/۴ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۴۹ میلیارد دلار رسیده است در سال ۲۰۰۱ چین ۴۶ درصد سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کرده است. البته ناگفته نماند اقدامات چین در ورود به سازمان تجارت جهانی در این زمینه بسیار مهم است. زیرا از نظر چین تعریف جهانی شدن می‌تواند تلاش این کشور برای ورود به WTO را توجیه کند. بنابراین تغییر جهت سرمایه‌گذاری خارجی از کشورهای آسه‌آن به سمت چین این کشورها را در موضع ضعیف‌تر اقتصادی قرار داده که رقابت را در منطقه افزایش داده

است. برای ترمیم این نقیصه کشورهای منطقه به نزدیکی بیشتری با سرمایه‌داری غرب تمایل پیدا کرده‌اند اگرچه بحران اقتصادی ۱۹۹۷ هشداریه این کشورها در جهت وابستگی زیاد به سرمایه‌داری غربی تلقی شد و نشان داد چه عواقبی به دنبال خواهد داشت. موضع‌گیری این کشورها حفظ توازن نیرو در روابط خود بین چین و آمریکا است. این کشورها نه مایل به وابستگی کامل به آمریکا هستند و نه تمایل به موضع‌گیری‌های منفی و خصمانه و در قبال چین دارند که عدم ثبات را ممکن است در شرایط کلی منطقه فراهم کند.

چین و جهانی‌شدن

چین وابستگی متقابل در عرصه جهانی را در زمان شروع اصلاحات پذیرفت و جهانی شدن را هم به دنبال قبول رابطه متقابل با آغوش باز پذیرفت. چین در اقتصاد داخلی تغییرات اساسی ایجاد نمود که از جمله می‌توان به اصلاحات سیستم بانکی و تجاری اشاره نمود. همچنین در بخش‌های امنیتی گام‌های بزرگی برداشت با توجه به این دو فاکتور منافع اقتصادی خود را تعریف نمود. البته بحران اقتصادی ۱۹۹۷ ثابت کرد که پدیده جهانی شدن می‌تواند به عنوان شمشیر دولبه‌ای عمل کند که بری چین در عین فرصت، چالش هم در بر خواهد داشت. البته نتیجه دیگر هم افزایش سوءظن به نیات آمریکا و ژاپن بود که از موضوعات اقتصادی، منافع استراتژیک را جستجو می‌کند. تلاش چین برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی (WTO) ضرورت نوعی اصلاحات در مسائل اقتصادی را ایجاب می‌کرد. تمام این حوادث در دهه ۱۹۹۰ اتفاق افتاد که ناشی از روند همگرایی بیشتر چین با دنیا و کشورهای منطقه بوده است. در ابتدا چین، جهانی شدن را در قالب اقتصادی و گسترش تکنولوژی و نیروهای بازار می‌دید اما به زودی مانند دیگر کشورهای جهان به ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و اجتماعی جهانی شدن اذعان نمود. به زودی چین به منافع اقتصادی غیرقابل انکار پیوستن به جهانی شدن پی برد و رقابت استراتژیک با ایالات متحده را در مقابل این منافع کم‌رنگ دید. چین اعتقاد دارد که جهانی شدن بر رقابت و بازی قدرت بین

قدرت‌های بزرگ تأثیر دارد. با توجه به پیشرفته‌تر بودن امریکا در عرصه‌های تکنولوژیک، نظامی و اقتصادی به نظر می‌رسید که منافع بیشتری برای امریکا را به همراه داشته باشد و این کشور را در رسیدن به اهداف سیاست خارجی کمک می‌کند و آنها را بی‌چالش جلوه دهد. این نگاه، چین را در شرایط ناامن‌تری قرار می‌دهد که در این رابطه می‌توان به روابط نزدیک امریکا و تایوان، تقویت مناسبات دفاعی ژاپن و امریکا، مداخله امریکا در کوزوو - که بمباران سفارت چین هم در این دوره اتفاق افتاد- تلاش امریکا برای استقرار سپر دفاع ضد موشکی در زمان بوش، جنگ عراق و دخالت ناتو در افغانستان به عنوان نشانه‌ای این برداشت از رفتار امریکا از نظر چین تلقی شد (Deng & Moor, 2004, 120). اما در مجموع چین جهانی شدن را فرصتی برای مدرن‌سازی اقتصاد خود می‌داند و همراهی با هژمون امریکا را در این زمینه تا حد معقول لازم می‌داند. در عین حال هم به دنبال راهکارهایی هستند تا با جهانی شدن بتوانند با توسعه‌طلبی امریکا در سطح ساختار به‌گونه‌ای مقابله کنند که از آن به نام دموکراتیزه کردن هژمونی از طریق چندجانبه‌گرایی و اقتصاد جهانی یاد می‌کند. بنابراین چین چندجانبه‌گرایی و جهانی شدن را دو موضوع جدانشدنی می‌داند. این در حالی است که جهانی شدن و نیروهایش در جنوب شرقی آسیا به صورت فعالی در صحنه‌های گوناگون حضور دارد. پس همگرایی با جنوب شرقی آسیا به‌ویژه آسه‌آن در چهارچوب اقتصاد جهانی می‌تواند به این کشور در پیدا کردن نقش منطقه‌ای و جهانی کمک نماید. این اقدامات از سوی دو طرف با پیوستن به سازمان تجارت جهانی و ایجاد رابطه با توجه به قوانین این سازمان و مشارکت هرچه بیشتر در اقتصاد منطقه‌ای و جهانی دنبال می‌شود. بنابراین جهانی شدن می‌تواند فرصت نزدیکی به کشورهای جنوب شرق آسیا و دخیل شدن در مسائل منطقه‌ای را تسهیل کند و یک فرصت محسوب می‌شود. اما حتی در این شرایط کشورهای جنوب شرقی آسیا به دلیل از دست دادن بازارها، تولید کالاهای ارزان اما مرغوب چینی و نفوذ چین در بازارهای جهانی بخشی از منافع

اقتصادی خود را از دست داده‌اند و در حقیقت احساس ناامنی می‌کنند.

اقدام دیگری که چین در جهت به‌دست آوردن منافع اقتصادی بیشتر و همچنین گسترش نفوذ خود در منطقه و تنگ‌تر کردن دایره نفوذ ایالات متحده با قدرت‌های رقیب دیگری مانند ژاپن و کره جنوبی انجام داده برقراری روابط نزدیک با کشورهای عضو آسه‌آن است. در این رابطه همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد قرارداد همکاری‌های دوستانه را با ملت‌های آسه‌آن در سال ۲۰۰۳ امضاء کرد. هم‌زمان بیانیه‌ای مشترک با کشورهای آسه‌آن در جهت اتحاد استراتژیک برای صلح و رفاه صادر کردند. این اقدامات برای به‌وجود آوردن منطقه آزاد اقتصادی چین و آسه‌آن انجام شد. بنابراین در گذشته چین به خاطر خودش و منافع اقتصادی از روابط متقابل استقبال می‌کند و منطقه جنوب شرقی آسیا می‌تواند این فرصت طلایی را در اختیار چین قرار دهد.

دزدی و امنیت دریایی

رشد اقتصادی در منطقه جنوب شرقی آسیا باعث بالا رفتن تجارت دریایی در تنگه‌ها و راه‌های آبی دریایی چین جنوبی شده است. چین دومین واردکننده نفت در جنوب شرقی آسیا و جهان است و نصف سیمان جهان را مصرف می‌کند. سومین مصرف‌کننده استیل، چهارمین مصرف‌کننده مس و پنجمین مصرف‌کننده آلومینیوم است. تنگه مالاکا، ماکاسار و لومبوک و گاسپار در منطقه دریای چین جنوبی معبری برای برآورده کردن این احتیاجات است. دریای جنوب چین با پنجاه هزار کشتی یک‌چهارم تجارت دریایی را در خود دارد. نصف حمل و نقل از طریق تنگه مالاگا انجام می‌شود. این تنگه یک و نیم مایل عرض دارد و هشتاد درصد نفت چین از این تنگه وارد می‌شود. بنابراین امنیت این تنگه و دیگر تنگه‌ها برای چین و دیگر کشورها بسیار حائز اهمیت است و حفظ امنیت این تنگه ارتباط مستقیم با امنیت ملی همه کشورهای منطقه دارد. کشورهای منطقه از جمله چین تمام تلاش خود را در جهت حف امنیت این تنگه‌ها که مهم‌ترین آنها مالاگا است دارند. اما موضوع مهم این است که این تنگه در تملک چندین کشور است و هرکدام نسبت به تملک سرزمینی آن بخش از تنگه نظرات متفاوتی دارند. نکته

مهم دیگر این است که برای تأمین امنیت تنگه، بعضی از کشورها از ایالات متحده امریکا تقاضای کمک کرده‌اند که این موضوع دست امریکا برای دخالت در منطقه را بازتر می‌کند که مورد قبول و رضایت چین نیست. بعضی از کشورها مانند مالزی و اندونزی خواستار حفظ تمامیت ارضی خود در رابطه با کنترل تنگه و مبارزه با چالش‌های مربوطه هستند و بعضی دیگر مانند تایلند خواستار مداخله و کمک گرفتن از امریکا هستند. ناگفته نماند که کنترل امریکا بر این تنگه باعث کنترل بر کل منطقه خواهد شد که برخلاف منافع امنیتی چین است. این موضوع باعث گردیده تا مبارزه با دزدی دریایی تبدیل به یک چالش اساسی و همچنین بازشدن دست اصول‌گرایان اسلامی در ناامن‌تر کردن این تنگه استراتژیک شود. در عین حال احتمال برخورد در منطقه بین چین، امریکا، ژاپن و هند بالاتر برود. بحث دزدی دریایی در این تنگه حساس و عدم توانایی کنترل این عملیات توسط کشورهای مستقر در تنگه آن را به یک فاکتور بی‌ثباتی تبدیل کرده است. ژاپن در سال ۲۰۰۵ مکانیزمی امنیتی پیشنهاد کرد که با شرکت کشورهای کنار تنگه برای تشکیل نیرویی برای حفظ امنیت تنگه باید عمل می‌کرد که البته از طرف کشورهای منطقه این پیشنهاد رد شد. لازم به یادآوری است، واردات نفت چین از ۶/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۴ به ۱۲/۷ میلیون بشکه در روز، در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. تا سال ۲۰۱۰ میزان نفت وارداتی به ۲۰۰ میلیون تن خواهد رسید (Xuegang, 2007: 19).

این در حالی است که علاوه بر واردات نفت از طریق این تنگه از نظر صنعت ماهیگیری و منابع غنی هیدروکربور نیز حایز اهمیت است. توسعه پرشتاب چین فشار برای توسعه طرح‌های بهره‌برداری از منابع غنی دریای چین جنوبی را بیشتر کرده که ممکن است در شرایط غیرهمکاری جویانه صورت گیرد که به معنی افزایش تنش در بین کشورهای منطقه با چین خواهد بود زیرا رشد اقتصادی چین ممکن است طلب کند که چین به صورت مستقیم در تأمین امنیت مواد خام جهت رشد اقتصادی خود عمل نماید (Vaughn, 2006: 4).

تهدیدات زیست‌محیطی

از جمله چالش‌های امنیت در منطقه همان‌طور که قبلاً گفته شد تهدیدات امنیتی مدرن است که تهدیدات مطرح برای سلامت محیط زیست منطقه یکی از آنهاست. در این باره اجماع وجود دارد که نیازهای روزافزون چین برای وسخت‌های فسیلی بدون در نظر گرفتن این موضوع که مصرف سرانه انرژی کم است می‌تواند باعث تخریب محیط‌زیست منطقه شود. رابطه بین رشد اقتصادی و بهره‌برداری از انرژی نه تنها از نقطه نظر تولید گازهای گلخانه‌ای مهم است بلکه از نقطه نظر امنیت انرژی نیز در خورد توجه است. تولید گازهای گلخانه‌ای در چین به شدت افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶ میزان تولید گازهای گلخانه‌ای توسط سوخت‌های فسیلی ۲/۶ درصد اضافه شده که ناشی از افزایش ۴/۵ درصدی در مصرف ذغال سنگ بوده است و سهم چین از این نظر ۶۶ درصد است. چین در سال ۲۰۰۶، ۳۵ درصد استیل، ۲۸ درصد استیل جان را تولید کرده و سهم چین از مصرف انرژی جهان ۷۰ درصد تخمین زده شده است. این در حالی است که چین دوسوم انرژی خود را از ذغال سنگ می‌گیرد و ۸۰ درصد انرژی برق خود را از ذغال تهیه می‌کند. در حال حاضر بیشترین برق تولیدی را با استفاده از ذغال سنگ در کشورهای چین، هند و امریکا تهیه می‌کنند (Lewis, 2008, 157) توسعه صنعت در چین مصرف سوخت‌های فسیلی این کشور را به شدت افزایش داده است. بعد از بحران ۱۹۷۳ صنایع استیل شروع به استفاده از ذغال سنگ به عنوان منبع اصلی انرژی نمود که این اتفاق در جهت کم کردن وابستگی به نفت افتاد. اما این موضوع باعث بالا رفتن آلودگی هرچه بیشتر محیط‌زیست منطقه گردید. بنابراین کشورهایی مانند ژاپن در جهت تغییر مصرف سوخت فسیلی به سمت استفاده از انرژی هسته‌ای حرکت کرد. همکاری در این زمینه بین ژاپن، ویتنام، چین و هند آغاز گردید و آسه‌آن هم بستر مناسبی را در این رابطه فراهم کرد. اما بحث عمده در این رابطه مسئله پسمانده‌های اتمی است که با توجه به بنیان‌های ضعیف تکنولوژیکی مشکل دیگری را برای محیط‌زیست منطقه به وجود آورده است و جا دارد در مباحث توسعه انرژی در منطقه

مورد توجه قرار گیرد. (Asia- Pacific Cooperation for Energy Security, 2007: 2)

تروریسم در جنوب شرقی آسیا

مهم‌ترین وجه تروریسم در جنوب شرقی آسیا، رشد اسلام‌گرایی و شکل گرفتن نیروهای شبه‌نظامی اسلام‌گرا در منطقه است که بعد از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ شدت گرفت. دلایلی باعث رشد این پدیده شد. بعد از این حادثه روند حوادث نشان داد که منطقه جنوب شرق آسیا در مقابل اسلام‌گرایی رادیکال، شکننده است که البته سوای در نظر گرفتن ۲۰۰ میلیون مسلمان ساکن در منطقه است. اول اینکه جغرافیای نواحی مسلمان با مرزهای گسترده در منطقه‌ای با هزاران جزیره که دارای مرزهای غیرقابل کنترل و غیرقابل دفاع است مهار پدیده رادیکالیسم حداقل در خاورمیانه‌ای که گفته می‌شود مهد اسلام‌گرایی رادیکال است مشکل‌تر است. دوم، با سقوط بعضی از رهبران سیاسی در یان منطقه مانند اندونزی، نهادهای اطلاعاتی، سیاسی و نظامی که در خط مقدم مبارزه با تروریسم هستند تضعیف شدند. سوم؛ با مسلط تر شدن نهادهای سکولار مانند مسیحیان و یا گروه‌های طرفدار غرب، جامعه مسلمین خود را در حاشیه احساس کردند که همین موضوع باعث رشد اصول‌گرایی اسلامی رادیکال در منطقه شد. چهارم اینکه، مبالغ هنگفتی پول از سوی رژیم‌های عربی خلیج فارس به سوی کشورهای مسلمان منطقه سرازیر شد که بخشی از این پول برای تقویت گروه‌های شبه‌نظامی منطقه استفاده شد (Ott, 2006: 3).

تأثیر عمده دیگر تروریسم در جنوب شرقی آسیا در بخش دزدی دریایی ذکر شد که گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال برای مختل کردن تنگه مهمی مانند مالاگا، در این آبراهه دست به اقداماتی نظیر دزدی نفت‌کش‌ها و در کل ناامن‌تر کردن تنگه را به دنبال دارد، می‌زنند. در بخشی دیگر مبارزه با قاچاق مواد مخدر است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مافیای روسی که بسیار قدرتمند هستند به توزیع سازمان‌یافته‌تر مواد مخدر مبادرت می‌ورزند که اعتیاد و هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی را برای کشورهای جنوب شرق آسیا افزایش داده است. موضوع مهم‌تر در این رابطه این است که بعضی

از گروه‌های اسلامی رادیکال از مواد مخدر برای تأمین هزینه‌های خود استفاده می‌کنند که این مسئله مبارزه با مواد مخدر را در منطقه دشوارتر ساخته است. شاید ذکر این موضوع مهم باشد که مانند گذشته این مثلث طلایی و سازمان‌های جاسوسی غربی نیستند که در مواد مخدر فعال هستند. در حال حاضر بخشی از مواد مخدر موجود در منطقه که علاوه بر توزیع آن در منطقه به اروپا و آمریکا هم صادر می‌شود در مسیر آسیای جنوبی و آسیای مرکزی جریان پیدا کرده است. مواد مخدر، تروریسم، قاچاق کودک و زن باعث شده که برخی از مشکلات در این رابطه موجب متصل شدن مسائل و معضلات اجتماعی و سیاسی جنوب شرق آسیا با آسیای مرکزی و آسیای جنوبی شود. همین ارتباط است که مقابله کردن با این معضلات را برای کشورها دشوارتر ساخته است و به‌طور قطع نوعی اراده منطقه‌ای و جهانی در بین کشورها و حتی مناطق هم‌جوار در آسیا طلب می‌کند. جدایی طلبی نیز مشکلی است که گسترش اصول‌گرایی رادیکال در منطقه به آن دامن می‌زند. در این رابطه به جدایی‌طلبان تراویغور در سین‌کیانگ چین و همچنین جدایی‌طلبان جنوب فیلیپین در جزیره مینداناو، تبت در چین و جدایی‌طلبان تامیلی در سریلانکا می‌توان اشاره کرد. یکی از اهداف تشکیل سازمان شانگهای در منطقه آسیا مبارزه علیه تروریسم، جدایی‌طلبی و همچنین رادیکالیسم است. اگرچه تروریسم موضوعی است که کشورهای منطقه و قدرت‌هایی مثل آمریکا را در یک موضع واحد قرار می‌دهد اما افزایش توانمندی چین برای مقابله با خطراتی اینچنینی می‌تواند معمای امنیت را تشدید کند که ناامنی و رقابت و در نتیجه بی‌ثباتی را در منطقه افزایش خواهد داد.

مدرن‌سازی ارتش چین و تأثیر آن بر ثبات منطقه‌ای

چین در دهه گذشته سرگرم ایجاد یک ارتش حرفه‌ای است. اما به‌طور کلی اطمینانی از نیات و اهداف چین وجود ندارد و همین موضوع است که موجب افزایش نگرانی‌ها در جنوب شرق آسیا می‌شود. چند رویکرد در مورد توان نظامی چین می‌تواند وجود داشته باشد. یک رویکرد این است که چین هم مانند هر کشور دیگری

مایل به داشتن توان نظامی مطابق با توان‌های داخلی و خارجی و همین‌طور محدودیت‌های محیط بین‌الملل است. رویکرد دیگر این است که برای تخمین توان نظامی چین اسناد و نوشته‌هایی از سوی دولت چین منتشر شده که در این صورت باید به این نوشته‌ها به عنوان اسناد معتبری که برای شناسایی ظرفیت‌های نظامی کشور است استناد کرد که البته کشورهای غربی این رویکرد را نمی‌پسندند. این اسناد حاکی از این است که اهداف استراتژیک چین دفاع از قدرت قاره‌ای و افزایش منافع دریایی و همچنین اتحاد با تایوان است. برای روشن‌تر شدن اهداف استراتژیک چین صاحب‌نظران پنج هدف عمده را ذکر می‌کنند و در عین حال توسعه نظامی از نظر دولت چین را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سیاسی می‌دانند. این اهداف عبارتند از: رژیم امنیتی، تمامیت ارضی، اتحاد ملی و سرزمینی، امنیت منطقه‌ای و ثبات منطقه‌ای، هدف اول در رابطه با حفظ اقتدار انحصاری حزب کمونیست است. رئیس‌جمهور چین هوجین تائو می‌گوید قدرت نظامی باید تحت رهبری مطلق حزب کمونیست باشد. این نکته حاکی از اولویت امنیت داخلی و دفاع از حزب است. در مورد دوم اعتقاد چین بر این است که مأموریت هر نیروی زمینی حفظ تمامیت ارضی است و حفظ تمامیت ارضی با داشتن ارتش و نیروی نظامی قوی میسر است. اتحاد ملی با تکیه بر توان نظامی بالا در مورد الحاق تایوان به سرزمین مادری است. امروزه چین از به رسمیت شناختن تایوان امتناع می‌کند و با استفاده از وابستگی متقابل^۱ سعی در الحاق تایوان به خاک چین دارد. بنابراین استقلال تایوان به عنوان تهدید جدی و دائمی برای وحدت سرزمین و تمامیت ارضی چین است. امنیت دریایی و حفظ منابع و منافع دریایی برای چین اهمیت دارد و چین باید در صدد رسیدن به توافق دریایی با همسایگان خود در منطقه باشد. این توافق بر سر منابع سطح و زیرسطح باید باشد که شامل منابع هیدروکربور در دریای چین جنوبی می‌شود. موضوع دیگر این است که حفظ آبراهه‌های دریایی و خطوط ارتباطی با توجه به تجارت پیشه بودن مردم چین

برای رشد و توسعه اقتصادی چین ضرورت حیاتی دارد. و بالأخره، حفظ محیط خارجی که در آن توسعه اقتصادی و ملی اتفاق می‌افتد در شکل ثبات منطقه‌ای برای رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی و امنیتی تجلی می‌کند. وابستگی اقتصاد به تجارت برای توسعه اقتصادی ضرورت تام دارد و همچنین مقاومت در مقابل مواضع امریکا علیه چین، نیازمند محیطی ایمن و به‌دور از درگیری نظامی در حاشیه سرزمین چین است.

یکی از موضوعاتی که در رابطه با مباحث امنیتی چین و ثبات منطقه‌ای جنوب شرقی آسیا مهم است توان افزایش هزینه‌های رسیدن به خاک چین خصوصاً در عمق استراتژیک خاک است. بنابراین عنصر کلیدی در این رابطه وسعت سرزمین و عمق خاک است. چنین جغرافیایی به چین اجازه حفاظت از جمعیت و مراکز حساس اقتصادی را از یک حمله زمینی از طریق ابزار دفاعی در عمق می‌دهد و هزینه‌های نیروی مهاجم را به شدت افزایش می‌دهد. ارتش ۱/۶ میلیونی چین مکمل این جغرافیا است. به‌ویژه در زمانی که ارتش چین در حال مدرن‌سازی و افزایش تحرک در کشور است. زمانی که از جنبه معمای امنیتی به قضیه نگاه کنیم، نوسازی ارتش چین به منظور محافظت از اهداف غیرتوسعه‌طلبانه کم و بیش بی‌ثباتی در منطقه را افزایش می‌دهد. بر طبق تئوری معمای امنیت هر کشوری که در صدد افزایش امنیت خود باشد امنیت دیگران را به خطر می‌اندازد. با توجه به بی‌ثباتی به وجود آمده ناشی از هرج و مرج سیستم بین‌الملل ادعا شده توسط واقع‌گرایان حتی اگر یک کشور قدرت نظامی خود را افزایش دهد به دلایل دفاعی، دیگر کشورها این عمل را تهاجمی و تهدیدآمیز تلقی می‌کنند که نتیجه‌اش رقابت امنیتی ناشی از بی‌اعتمادی، سوءظن و افزایش تنش معلوم می‌شود. افزایش تنش مخصوصاً وقتی که احتمالاً دولت‌ها هزینه دفاعی را افزایش می‌دهند و توانایی نمایش قدرت را به دست می‌آورند که از علامت‌های نوسازی ارتش است. نشانه‌های بی‌اعتمادی و سوءظن با شرایط حاکم بر روابط امریکا و چین هم‌خوانی دارد.

روابط چین و امریکا و تأثیر آن بر ثبات یا بی‌ثباتی در جنوب شرق آسیا

بدون شک امریکا در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، تکنولوژیک و ژئوپلیتیک، برتری محسوسی نسبت به سایر قدرت‌های بزرگ دارد. اما برتری‌ها به اندازه‌ای نیست که توسط سایر قدرت‌ها قابل توازن نباشد. بنابراین نظام حاکم ساختاری را به دست داده است که با نظام تک‌قطبی، دوقطبی (ساختاری که دو قدرت تشکیل‌دهنده آن نسبت به سایر قدرت‌ها به میزان قابل‌توجهی قدرتمند هستند) و همچنین چندقطبی (ساختاری که حداقل از سه کشور قدرتمند تشکیل یافته است) متفاوت است. امریکا تنها ابرقدرت باقی‌مانده از دوران جنگ سرد است ولی این بدین معنا نیست که نظام جهانی تک‌قطبی است. در حقیقت سیاست بین‌الملل کنونی با هیچ‌کدام از این مدل‌ها تطابق ندارد. نظام کنونی در عوض نظامی نامتجانس و عجیب است. بنا بر اعتقاد هانتینگتون نظام تک‌چندقطبی متشکل از یک ابرقدرت و چندین قدرت بزرگ است (Hantington, 1999: 36). در این نظام حل و فصل موضوعات کلیدی بین‌المللی با اقدامات تنها ابرقدرت ولی معمولاً با همکاری و مساعدت سایر قدرت‌های بزرگ انجام می‌گیرد. هرچند که تنها این ابرقدرت است که می‌تواند مسائل کلیدی را به اتفاق سایر کشورها و تو کند. البته امریکا تنها کشوری است که تقریباً در تمام زمینه‌های قدرت یعنی اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک، تکنولوژیک و فرهنگی تفوق و برتری دارد و این قابلیت را دارد که منافع خود را در هر بخشی از جهان به پیش ببرد. در سطح دوم قدرت، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای قرار دارند که در بخش‌هایی از جهان از برتری برخوردارند بدون این که قادر باشند توانایی‌ها و منافع خود را همچون امریکا در سطح جهانی گسترش دهند. این قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای عبارتند از تسلط مشترک آلمان فرانسه در اروپا، برزیل در امریکای لاتین و افریقای جنوبی و نیجریه در افریقا. در سطح سوم قدرت قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که اغلب منافع آنها با کشورهای قدرتمندتر منطقه‌ای در تضاد قرار دارد. این کشورها عبارتند از: بریتانیا در رابطه با تسلط مشترک آلمان فرانسه، اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین،

کره جنوبی در رابطه با ژاپن، پاکستان در رابطه با هند، عربستان سعودی در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل (Hantington, 1999: 37).

ساختار جهانی بعد از جنگ سرد با نظام تک‌قطبی امریکا توصیف و مشخص می‌شود. با فروپاشی شوروی و اشتغال روسیه با مشکلات سیاسی و اقتصادی داخلی خود و تضعیف نیروی نظامی این کشور، ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان باقی ماند. اما برتری جهانی بدین معنی نیست که امریکا در سیاست منطقه‌ای نیز هژمونی دارد. ساختار منطقه‌ای در جهان را می‌توان از الگوی ساختار جهانی متمایز دانست. تفاوت‌ها و اختلافات تحلیلی میان یک ابرقدرت و یک قدرت منطقه‌ای می‌تواند این مسئله را روشن سازد. همان‌گونه که ویلیام فاکس در بیش از پنجاه سال پیش بیان می‌کند، یک ابرقدرت، یک قدرت بزرگ سنتی در مناطقی خارج از منطقه خود است درحالی که یک قدرت منطقه‌ای وضعیت و شرایط قدرت بزرگ را دربراست اما منافع و حوزه نفوذش تنها در یک منطقه از جنگ قدرت، بزرگ و با اهمیت است (Fox, 1944: 20-21).

کنت بولدینگ نیز چنین استدلال کرده است که «اتلاف در شیب قدرت» یک کشور باعث فرسایش توانایی و قابلیت‌ها در مناطق دورتر خواهد شد و بنابراین چنین کشوری در مقیاس قدرت‌های بزرگ قرار خواهد گرفت (Boulding, 1963: 230-232). نظام شرق آسیا دوقطبی است اگرچه چین هنوز قدرت حاکم بر منطقه نیست اما یک قدرت منطقه‌ای محرز است. ایالات متحده هم یک هژمون منطقه‌ای نیست اما به همراه چین قدرت‌های بزرگ منطقه در نظام توازن قوا هستند. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تا پایان جنگ سرد نشانه‌هایی از یک «مثلث استراتژیک» در شرق آسیا متشکل از ایالات متحده، روسیه و چین نمایان بود (Snyder and Deising: 1997, 462-470). فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به هژمونی امریکا در منطقه نیانجامید بلکه این نظام به نظام دوقطبی با دو قدرت باقی‌مانده، یعنی امریکا و چین تبدیل شد. در واقع چین بزرگ‌ترین برنده استراتژیک فروپاشی شوروی در منطقه شرق آسیا تلقی می‌شود. ساختار منطقه‌ای

دوقطبی در شرق آسیا با استیلای چینی‌ها در مناطق قاره‌ای و سرزمینی شرق آسیا و استیلای امریکا بر مناطق دریایی این منطقه توصیف و مشخص می‌گردد. در شمال شرق آسیا، انزوای کره شمالی در میان مرزهای چین و همچنین انزوای استراتژیک و اقتصادی این کشور باعث ایجاد هژمونی چین بر اقتصاد و امنیت کره شمالی شده است. در مرزهای چین و روسیه نیز چین از برتری نظامی متعارف برخوردار است. ناتوانی روسیه از پرداخت حقوق سربازان خود، فقدان سرمایه‌گذاری در صنایع تسلیحاتی و ضعف در نگهداری زیربنای نظامی توانایی‌ها و قابلیت‌های مادی و روحیه ارتش روسیه را تضعیف کرده است (Arbatov: 1997, 97-136).

چین بر مناطق جنوب شرقی آسیا نیز استیلا دارد. کشور برمه بعد از جنگ جهانی دوم به طور دوفاکتو تحت قیمومیت و تحت‌الحمایگی چین قرار داشته است. بعد از خروج نیروهای امریکایی از جنوب شرقی آسیا در ۱۹۷۵ و به دنبال تغییر جهت در صفتبندی تایلند از اتحاد با ایالات متحده به سوی اتحاد با چین نفوذ منطقه‌ای چین گسترش پیدا کرد. در این شرایط تنها چین اعتبار و توانایی لازم برای عقیم‌گذاردن تهدیدات شوروی و ویتنام، نسبت به امنیت تایلند را داشت (Paribatra, 37: 1998). به دنبال خروج شوروی از ویتنام، هانوی طرح صلح پیشنهادی چین برای کامبوج را پذیرفت. سپس کامبوج روابط خود با چین را بهبود بخشید و بدین ترتیب چین رضایت داد تا با رژیم دست‌نشانده آن زمان ویتنامی‌ها کار کند (Lippmann, 93: 1944). زیرا واشنگتن متحد سئول است و دارای پایگاه نظامی در کره جنوبی است و بر محاسبات استراتژیک کره جنوبی استیلا دارد. اما تا نیمه دهه ۱۹۹۰ چین و کره جنوبی روابط نزدیک خود را توسعه دادند. این دو کشور نگرانی قابل ملاحظه مشترکی در زمینه پتانسیل‌های نظامی ژاپن دارند. به علاوه واضح است که کره جنوبی با توسعه روابط استراتژیک خود با چین به دنبال حفظ و دفاع استراتژیک از خود در برابر بازبینی امریکا در زمینه تعهد خود به کره جنوبی است. همچنین در سال ۱۹۹۷ چین سومین بازار بزرگ صادرات و بزرگ‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری

مستقیم کره جنوبی بوده است (Herald, 1997: 4). ایالات متحده هم بر مناطق دریایی شرق آسیا استیلا دارد. هرچند که نیروی دریایی این کشور پایگاه‌های خود در تایلند را در سال ۱۹۷۵ از دست داد و از پایگاه‌های خود در فیلیپین در سال ۱۹۹۱ خارج شد ولی این خسارت نتوانست قدرت قطعی یا نسبی نیروی دریایی امریکا در منطقه شرق آسیا تضعیف نماید. از بسیاری جهات واشنگتن پایگاه‌های خود را به دلیل فقر متحدانش در منطقه شرق آسیا حفظ کرد زیرا هیچ‌یک از آنها نمی‌توانستند امکانات و تسلیحات دریایی و هوایی ساخته و حفظ نمایند. امریکا برای برعهده گرفتن مسئولیت‌ها بر در اختیارگرفتن این امکانات اصرار می‌ورزید. هم‌اکنون امکانات دریایی و هوایی بسیار مطلوبی در سراسر آسیای جنوب شرقی وجود دارد و بنابراین نیروی دریایی امریکا به مکان و محل و نه پایگاه‌ها اهمیت می‌دهد. واشنگتن بر دسترسی به امکانات دریایی با کشورهای سنگاپور، مالزی، اندونزی و بروئی به توافق رسیده است. از آنجایی که سایر قدرت‌ها در هیچ‌یک از این کشورها به این امکانات دسترسی ندارند و نیز ناو هواپیمابر ندارند و بالأخره این که پایگاه هوایی که بتواند قدرت خود را در منطقه اعمال کند، ندارند لذا نیروی دریایی امریکا بر مناطق دریایی جنوب شرقی آسیا از جمله راه‌های کشتیرانی حساس که شرق آسیا را به خاورمیانه متصل می‌کند استیلا دارد.

مباحث مربوط به "خیزش چین" نه تنها این واقعیت را که چین هم‌اکنون در ساختار دوقطبی منطقه یک قطب محسوب می‌شود را به زیر سؤال می‌برد، بلکه از درک این مسئله نیز عاجز می‌ماند که چین تنها با به چالش کشیدن تفوق دریایی امریکا در منطقه می‌تواند موجب بی‌ثباتی در شرق آسیا گردد. همین‌طور نگرانی‌های امریکا در زمینه خیزش چین این واقعیت را که ایالات متحده دارای پتانسیل لازم برای رقابت و کشمکش بر سر آن چیزی است که دیگران نمی‌توانند به دست آورند یعنی هژمونی منطقه‌ای به قیمت فرسایش نفوذ چین را به چالش می‌کشد. این که آیا شرق آسیا با ثبات خواهد ماند بستگی به ظهور و توسعه قابلیت‌ها و اشتیاق هر یک از این دو قدرت

برای رخنه در حوزه نفوذ دیگری دارد. برخلاف ژئوپلیتیک جزیره‌ای ژاپن که منابع و صنایع این کشور را در مقابل حملات از دریا آسیب‌پذیر می‌سازد، ابعاد قاره‌ای چین این کشور را قادر می‌سازد تا پایگاه‌های زمینی و دریایی نسبتاً امن باشد. مائوتسه تونگ اهمیت استراتژیک "مناطق عقبه و پشت سر" چین را درک کرده بود. در اوج برخورد چین - آمریکا و چین شوروی از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، مائوتسه تونگ دستور داد تا تأسیسات صنعتی چین به مناطق داخلی منتقل شود. این "جبهه دوم" صنعتی یکی از عناصر لازم و مکمل استراتژی امنیتی مائو بود (Naughton, 1988: 351-386).

از این جهت چین همان چالش‌های بالقوه‌ای که آلمان و اتحاد جماهیر شوروی نسبت به ثبات سیستم وارد کردند را اعمال می‌کند. اگر آلمان از خلال جنگ جهانی اول پیروز بیرون می‌آمد، این کشور قدرت دریایی بسیار گسترده‌تری برپا می‌کرد که در تاریخ نظیر نمی‌داشت، در واقع در ابعاد گسترده‌ترین پایگاه ممکن (Mackinder, 1981: 62). از دیدگاه ژئوپلیتیکی در دوران جنگ سرد، کنترل اتحاد جماهیر شوروی بر اروپای غربی دروازه‌های اقیانوس‌ها را به روی قدرت دریایی شوروی باز نموده و موجب تسهیل هژمونی شوروی بر اروپای غربی دروازه‌های اقیانوس‌ها را به روی قدرت دریایی شوروی باز نموده و موجب تسهیل هژمونی شوروی در دریای مدیترانه و سواحل آن و خاورمیانه می‌شد (Gray, 1994: 71). بنابراین تمرکز ایالات متحده بر روی چین به عنوان محتمل‌ترین چالش‌گر ثبات منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. چین تنها کشوری است که تصور می‌شود می‌تواند قدرت دریایی آمریکا و ساختار دوقطبی شرق آسیا را به چالش بکشد. بعد از بر سر کار آمدن باراک اوباما اولین سفر هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا به این منطقه صورت گرفت که دو موضوع را می‌رساند اول اینکه نوعی چرخش نسبت به خاورمیانه و توجه به جنوب شرق آسیا است و دوم اینکه چقدر جنوب شرق آسیا برای آمریکا اهمیت دارد و از اولویت برخوردار است (Yates and Luhman, 2009: 2).

رقابت بین ژاپن و چین و تأثیر آن بر جنوب شرقی آسیا

بدون شک برهم خوردن نظم ساختاری و یا از بین رفتن یک نظم به معنی بی‌اثر شدن ساختار گذشته به معنای کامل آن نیست بلکه اثرات آنچه بر گذشته حاکم بوده نه تنها تا مدتی باقی می‌ماند بلکه زمینه‌های شکل دادن به حوادث بعدی را نیز در خود دارد. صحبت از نظم منطقه‌ای حاکم بر منطقه جنوب شرق آسیا و به‌ویژه روابط بین بازیگران منطقه‌ای جنوب شرق آسیا و مخصوصاً روابط بین ژاپن و چین نیز مشمول این اثرپذیری است. بنابراین بخشی از حوادثی که در دوران کنونی در روابط بین بازیگران سیستم بین‌المللی رخ می‌دهد منوط به گذشته است. یعنی توازن قوایی که در حال حاضر بحث کلی این مقاله با محوریت آن انجام گرفته، ریشه در گذشته و نظام دوقطبی جنگ سردی دارد. در دوران دوقطبی توازن قوا بین ژاپن و چین متأثر از شرایط حاکم بر دنیای دوقطبی بود. بخش عمده چینش نیروها در این منطقه ریشه در گذشته روابط بین بازیگران دارد. با پایان یافتن جنگ سرد و نظام دوقطبی که ظرفیت عظیمی را برای چین به‌وجود آورده بحث توازن بین ژاپن و چین هم دچار تحولاتی گردیده که با شکل قبلی خود در مواردی تفاوت دارد. از جمله اینکه دیگر شوروی وجود ندارد، چین رویکرد درهای باز را برای توسعه اقتصادی خود لازم می‌داند و براساس قوانین اقتصاد بازار عمل می‌کند و برای اولین بار با یک چین و ژاپن قوی سروکار داریم (Fogel, 2001: 2).

بنابراین امریکا ممکن است در مخالفت صریح و بی‌ملاحظه‌ای که در دوران جنگ سرد در رابطه با چین داشت عمل نکند یا اینکه چین خود را بی‌نیاز از امریکا و ژاپن برای رشد و توسعه اقتصادی خود نبیند یا چین اعتقادی به بازی حاصل جمع جبری صفر با امریکا یا ژاپن نداشته باشد. از طرفی هم همان‌طور که در بخش‌های قبلی گفته شد، چین می‌تواند به داشتن یک گفتگوی استراتژیک و همکاری‌جویانه در عین حال به منافع مستقل ملی خود فکر کند. بنابراین روابط دیپلماتیک چین یا ژاپن بخشی از دیپلماسی کلی چین در رابطه با آسیا و صحنه جهانی است و دیگر اینکه طبیعت

همکاری یا دشمنی بین این دو مستقیماً بر ظهور صلح‌آمیز چین تأثیر دارد. از طرفی برخی از صاحب‌نظران اشتیاق ژاپن برای ایفاء نقشی فعال در بعد از جنگ سرد را پاسخی به آرزوهای دیرینه ژاپن مبنی بر تبدیل شدن به قدرت بزرگ ارزیابی کرده‌اند. تعدادی نیز تغییرات در حرکت ژاپن را در قالب شدت گرفتن رقابت با چین توصیف می‌کنند (Soeya, 2004: 2). اما مشکلاتی در راه روابط بین ژاپن و چین بروز کرده که علاوه بر برخوردهای گذشته در عرصه‌هایی مثل نزاع سرزمینی و رقابت دوقطبی است. به‌طور عمده این مشکلات در زمان نخست‌وزیری کویزومی در ۲۰۰۶ موجب تیرگی روابط دو کشور گردید. کویزومی گرچه روابط حسنه‌ای با امریکا داشت اما در رابطه با همسایگان خوب عمل نکرد. گفته می‌شود ناکامی‌های کویزومی ریشه در نداشتن استراتژی روشن بوده است. اختلاف بر سر مباحث تاریخی در این دوران بین دو کشور به‌وجود آمد. اصرار بی‌مورد ژاپن در مورد دیدار کویزومی از معبد یاسوکونی^۱ در بزرگداشت سربازان ژاپنی در جنگ دوم علیه چین و کره کشته شده بودند و این کار را عملی قهرمانانه در راه میهن قلمداد کردند خشم مردم چین را برانگیخت. همچنین افسران ارشد کشته در جنگ که بر طبق قوانین جنگی مجرم شناخته شده بودند را به عنوان قهرمان مورد تمجید قرار داد که عکس‌العمل شدید مردم چین را به‌دنبال داشت. موضوع اختلاف برانگیز مخالفت چین با عضویت ژاپن در شورای امنیت سازمان ملل متحد به عنوان عضو دائمی این شورا بود که در این رابطه همسایگان ژاپن با چین هم‌صدا بودند. این رفتار ژاپن موجب بی‌اعتمادی کشورهای منطقه نسبت به ژاپن شد. و به همین خاطر کشورهای آسه‌آن هم با این تقاضای ژاپن مخالفت کردند. ملی‌گرایی ژاپن، چین را به عنوان مانعی برای تبدیل شدن ژاپن به قدرت بزرگ می‌دانستند. در نتیجه استفاده از روابط ژاپن و امریکا برای رسیدن به توازن با چین برای ژاپن ضروری به نظر می‌رسید. انتقادی که چین نسبت به اتحاد ژاپن و چین دارد به نفس اتحاد نیست بلکه به استفاده از این اتحاد برای مداخله در امور کشورهای منطقه و مسلط شدن بر

منطقه است (Bojiang, 2006: 5). چین اعتقاد دارد اتحاد این دو کشور باید محدود به روابط دوجانبه باشد. در رابطه با اتحاد ژاپن و آمریکا در شرق آسیا و گفته می‌شود آمریکا سه گزینه دارد: اول حفظ اتحاد با ژاپن و کره جنوبی و در عین حال حفظ روابط حسنه با چین، دوم تقویت اتحاد با ژاپن برای مهار چین و سوم همکاری چندجانبه امنیتی و مشارکت در صلح دائمی منطقه‌ای یا قبول انزوای چین و پایان یافتن نفوذش در جنوب شرقی و شرق آسیا است. ذکر این نکته ضروری است که اتحاد ژاپن و آمریکا دارای سبقه تاریخی است. هدف اتحاد ژاپن و وابسته کردن این کشور به خود در حقیقت در تلاش بوده است تا با از بین بردن امکان مهار چین به وسیله ژاپن، از تبدیل شدن ژاپن به یک نیروی مستقل نظامی جلوگیری کند. ژاپن نیز مایل به رسیدن به یک توازن منطقه‌ای است که این می‌تواند برای آمریکا ارزشمند باشد. رفتار کویزومی پیشوایی اخلاقی آمریکا را تضعیف و ارزش استراتژیک ژاپن را در برابر چین کم می‌کند. همچنین باعث می‌شود تا حفظ این رابطه با قربانی کردن رابطه آمریکا با دیگر کشورهای منطقه تمام شود. آمریکا توجه خود را به درگیری تاریخی ژاپن و کشورهای آسیایی معطوف کرده است و به این کشور برای تنظیم سیاست تهاجمی آسیایی فشار می‌آورد. موضوع دیگری که سبب تنش در جنوب شرقی آسیا می‌شود و اتحاد ژاپن و آمریکا نیز در بطن این جریان قرار می‌گیرد بحث تایوان است. چین با رویکرد ژاپن نسبت به تایوان معترض است. در بیانیه‌ای مشترک که در سال ۲۰۰۵ آمریکا و ژاپن صادر کردند تایوان را زیر چتر سیاست‌های دفاعی خود قرار دادند و ژاپن عملاً در جهت مهار چین حرکت کرد. در حال حاضر نیز ژاپن سیاست تهاجمی‌تری در مورد تایوان اتخاذ کرده است اگرچه چین اعتقاد دارد که ژاپن هنوز بازیگر مستقلی در جنوب شرقی آسیا نیست. بنابراین اتحاد ژاپن و آمریکا تأثیر مستقیمی در امنیت منطقه‌ای دارد. بنابراین اتحاد ژاپن با آمریکا می‌تواند چین را در شرایطی قرار دهد که به تنش و بی‌ثباتی ختم شود. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که بحث توازن قوا در جنوب شرقی آسیا بدون پرداختن به تأثیر روابط آمریکا و ژاپن، و کره جنوبی و آسه‌آن کامل

نمی‌گردید که در این مقاله سعی شد به طریقی به این موضوع پرداخته شود.

دستاورد

بدون شک چین کشوری است که ورودش به عرصه‌های جهانی همراه با تأثیرات زیادی بوده است. مهم‌ترین منطقه‌ای که از ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت تأثیر پذیرفته، منطقه جنوب شرق آسیا است. با توجه به اینکه رشد اقتصادی برای کشورهای منطقه و چین بسیار مهم است همه کشورهای این منطقه نیاز به ثبات منطقه‌ای دارند. کشور دیگری که در این منطقه دارای نفوذ است ایالات متحده است که نقش این کشور را با توجه به سابقه حضور طولانی مدت خود در این منطقه برجسته می‌سازد. از طرفی با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی، توازن منطقه‌ای نیز دچار دگرگونی شده، زیرا نیروی جدیدی به نام چین در این منطقه ظهور کرده که توازن قبلی را به چالش می‌کشد. چین تمام تلاش خود را می‌کند تا ظهورش را یک ظهور صلح‌آمیز معرفی کند و از طرف دیگر از تمام ابزارهای موجود که به طور عمده می‌توان از جهانی شدن نام برد، استفاده می‌کند تا هرچه بیشتر رویکردهای همکاری‌جویانه در مسائل جهانی و منطقه‌ای داشته باشد و میزان مشارکت خود را در مسائل بین‌المللی افزایش دهد. اما علی‌رغم داشتن این رویکرد به عنوان یک قدرت نوظهور مایل به تعقیب منافع ملی خود است. اگرچه صحنه بین‌المللی را با دیدگاه حاصل جمع جبری صفر نگاه نمی‌کند. همین موضوع با توجه به جایگاه اقتصادی که دائم در حال قدرتمند شدن است با نظر خاصی به منطقه جنوب شرق آسیا نگاه می‌کند و تمام ابزارها را برای این منظور از جمله توان نظامی-امنیتی به کار گرفته است. در این راه چین، با رقبایی در این منطقه از جمله امریکا، ژاپن، هند و کره جنوبی روبرو است. اما موضوع مهم این است که این رقابت‌ها نباید به ثبات و صلح منطقه‌ای آسیب برساند. به همین خاطر جایگاه و نقش چین در رابطه با برخورد با رقبا و کشورهای منطقه جهت ایجاد ثبات برجسته‌تر می‌شود. از طرف دیگر رقبایی مانند

امریکا و ژاپن نیز به دنبال منافع ملی خود طرح‌ها و ایده‌های خود را راجع به ثبات و صلح منطقه‌ای دارند که در بعضی مواقع این منافع با دیگران در نقطه تضاد و تزاخم قرار می‌گیرد. بنابراین رقبای چین باید نقش این کشور را در ملاحظات استراتژیک خود لحاظ کنند و بپذیرند که این کشور نقش مهمی را در ثبات و یا بی‌ثباتی منطقه ایفاء می‌کند. رسیدن به توازن قوایی منطقی در این منطقه می‌تواند تهدیدات امنیتی و سیاسی و اقتصادی را به نحو مطلوبی مدیریت کند و این مسیر نخواهد بود الا اینکه نقش کشور چین در این منطقه در جهت برقراری ثبات و آرامش مورد توجه قرار گیرد و چین هم در مورد دیگران رویکردی مشابه داشته باشد. ❖

فهرست منابع

- بیلینس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (موضوعات بین‌المللی، جهانی شدن در آینده)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معصر تهران.
- فونتن، آندره (۱۳۷۱)، *یکی بدون دیگری: نظم نوین جهانی*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات فاخته.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۱)، «جهانی شدن قدرت و سیاست خارجی آمریکا: مداخله‌گرایی برای تثبیت پیشتازی و اعمال پیشوایی»، *مطالعات منطقه‌ای*، شماره ۲۷.
- شلزینگر، رابرت. د (۲۳۷۹)، *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عظیمی، ابوالفضل (۱۳۸۰)، *روابط ایالات متحده و چین*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، تهران: دانشگاه تهران.

منابع لاتین

- Acharya, Amitav (2003), *Seeking Security in Dragon's Shadow: China and Southeast Asia In the Emerging Asian Order*, from: <http://www.Rsis.Edu>.
- Arbatov, Aleksey Georgiyevich (1997), *Military Reform*, Foreign Broadcast Information Servis(FBIS), (UMA-97-136-S).
- Asia-Pacific Cooperation for Energy Security, (2008), *First Meeting of CSAPA*. From: [http://www.cscap.ca/Energy Security SG 3rd Meeting Report. Pdf](http://www.cscap.ca/Energy%20Security%20SG%203rd%20Meeting%20Report.Pdf).
- Bojinang, Yang (2006), *Redefining Sino-Japanese Relation After Koizumi*, *The Washington Quarterly*, from: <http://www.Twq.com>.
- Brilliant, Myron & Hiebert, Murry ed (2006), *South East Asia: Dymdmic Opportunities for U.S Competitiveness*, Report of U.S Chamber of Commerce.
- Cunha, Derek (2006), *Southeast Asia Perception of China's Future Security*

Role in its Backyard, from: [http// www.rand. Org/pubs/ conf proceeding/CF137.chap6.pdf](http://www.rand.Org/pubs/conf/proceeding/CF137.chap6.pdf).

Deng, Yong and Moor, Thomas G. (2004), China Views Globalisation: Toward a New Great Power Politics, *The Washington Quarterly*, Vol.27, Ni.3.

Gaddis, John Lewis (1989), Strategies of Containment: A Critical Reparisal of Post War American National Security Policy, New York: Oxford University press.

Fogel, Ezra(2001), TheChina-Japan-U.s Triangle, 62 Morrison Lecture from: [http// www. Rspas. Anu. Au/ccc/ morrison01.pdf](http://www.Rspas.Anu.Au/ccc/morrison01.pdf).

Fox. William T.R, (1944), *The Superpowers: The United State, Britain and the SovietUnion- their Responsibility for Peace*, New York: Harcourt Brace.

Gray, Collin s. (1994), The Navy in the post Cold War World: the Uses and Value of Strategic Sea)Power, University park: Pennsylvania State University press.

Huntington, Samuel (1999), The Lonely Superpower, *Foreign Affairs*, Vol.78, No.2.

Kupchan, Charls (1998), After Pax American: Benign Power, Regional Integration and Source of Instable Multipolarity, International Climate Change Negotiation, *The Washington Quarterly*, Vol. 31, No.1.

Lewis, Toanna I. (2008), China Strategic Priorities in International Climate Change Negotiation, *The Washington Quarterly*, Vol. 31, No.1.

Leifer, Michlael (1995), Vietnam's Foreign Policy in the Post Cold Era: Copping with Vulnerability, In Robert Rossed, *East Asia in Transition: Toward A New Regional Order*, New York: M.E.Shsrpe.

Lippman, Walter (1944), *U.S War Aims*, Boston: Little. Brown.

Mackinder, Halford J. (1981), *Democratic Ideas and Reality*, Westport Cunn: Greenwood Press.

Ott, Marvin C. (2006), Southeast Asian Security Challenges: American Responses, Sterategic Forum, No.222. from: <http://www.ndu.edu>.

Pribatra, Sukumbhand (1998), Dictate of Security: Thiland's Relation with PRC, in Joyce K.Kallgren, Noordn Sopiee and Soedjat Dijwandon (ed.) *ASEAN and China: An Evolving Relationship*, Berkley: Institute of East Asian Studies,

University of Colifornia.

Soeya, Yoshihide (2004), Japan in East Asia:Challenges in 1990s and New Regional Strategy, RIETI Discussion paper Series.

Spykman, Nichols, (1942), *American Strategy in World Politics: The United State and the Balance of Power*, New York: Harcourt and Brace Company.

Synder, Glenn H and Desing, Paul (1997), *Conflicting among Nations: Bargaining, Dicsion Making, and System Structure in International Crisis*, Princeton. N.J: Princeton University.

Vaughn, Bruce (2006), China- Southeast Asia Relations: Trends, Issues, and Implications for the United States, Congressional Reaserch Service, from: <http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL32688.pdf>.

Waltz, Kenneth N. (1979), Evaluating Theories, *American Political Science Review*, Vol. 91, No. 4, Weekly.

Wohlforth, William C.(1999), The Stability of A Unipolar World, *International Security*, Vol. 24, No.1.

Yan Xuetong (2006), The Rise of China its Power Status, *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 1. From: [http://: www. Irchina.org/en/pdf/yxt06.pdf](http://www.Irchina.org/en/pdf/yxt06.pdf).

Yates, Stephen and Lohman, Walter (2009), Secretary Clinton's Trip: Getting China Right from: <http://www.heritage.org/ Research/ Asiaand the pacific/wm2301.cfm>.